

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فَكَمَا أَنَّ الْجَوْهَرَ مَعْنَى وَاحِدٌ وَ مَاهِيَّةٌ وَاحِدَةٌ؛ يَوْجَدُ تَارَةً مُسْتَقِلًّا بِنَفْسِهِ مُفَارِقًا عَنِ الْمَادَّةِ مُتَبَرِّئًا عَنِ الْكَوْنِ وَ الْفَسَادِ وَ التَّغْيِيرِ، فَعَالًا ثَابِتًا كَالْعُقُولِ الْمُفَارِقَةِ عَلَى مَرَاتِبِهَا، وَ يَوْجَدُ تَارَةً أُخْرَى مُفْتَقِرًا إِلَى الْمَادَّةِ.

مقدمه اول و دوم برای وجود ذهنی

مقدمه اول در مسئله وجود ذهنی درباره اطوار

متفاوته وجود بود و اینکه وجود به هر چیزی که تعلق بگیرد، نفس تعین خود آن است؛ اگر وجود به امر مجرد تعلق بگیرد، وجود مجرد، صور مجرد، عقول، عالم انوار و عالم نفوس می شود، این تعلق وجود به صور مجرد و ابداعیات است. و اگر وجود به امور مادی تعلق بگیرد با توجه به مراتب ضعفی که دارد، صورت وجود، صورت مادی می شود مانند تعلقش به صورت و ماده، به جسم و اعراضی که عارض بر ماده می شوند. و این کیفیتی به واسطه نفس ظهور خارجی این صور تحقق پیدا می کند، این مقدمه اول بود.

پس مرحوم آخوند در مقدمه اول اثبات کردند که وجود به یک نشئه اکتفاء نمی کند بلکه دارای نشئات

مختلفه و تحصيل‌های متفاوتۀ خارجی است؛ یک تحصيل آن، تحصيل مجرد و تجرّد است و تحصيل ديگر آن، تحصيل ماديّ است. با يك تحصيل، تحصيل جوهری است و با تحصيل ديگر، تحصيل اعراض است. با يك تحصيل، مستغنی از هر ماده، مدّت و محل است مانند واجب الوجود و با تحصيل ديگر محتاج به ماده، محل و مدّت است. اين اطوار مختلفۀ وجود است که در خارج تعيين پيدا می‌کند، و همین‌طور با يك تحصيل دارای آثار خارجی است و با تحصيل ديگر که وجود ذهنی است دارای آثار خارجی نیست.

مقدمۀ دوّم اين است که نفس انسان به جهت جنبۀ ملکوتی که دارد و حقیقتش از صُقع ملکوت است می‌تواند ابداعِ صُورِ **مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ** بکند، و اين مسئله برای تمام ذواتی که جنبۀ ملکوتی دارند وجود دارد یعنی هر شخصی که متّصل به عالم ملکوت باشد می‌تواند ابداع بکند؛ ابداعِ صُورِ مجردۀ یا صُورِ ماديّۀ، یعنی می‌تواند آن صُور را در خارج محقّق بکند.

کيفيّت معجزات انبياء

وقتی شخصی جنبۀ اراده و همّت دارد، با همّت

و اراده خود یک امری را در خارج محقق می کند،
یعنی به آن صورتی که انشاء می کند، جنبه مادی
می دهد. یک وقتی صورتی را انشاء می کند و در عالم
مجرّدات و ملکوت آن را حفظ می کند و نمی گذارد
که جنبه تنزل به عالم ماده کشیده بشود، ولی یک
وقتی صورتی را در عالم ملکوت خلق می کند و آن
را به جنبه مادی می کشاند، یعنی با توجه به استیلاء
و اشرافی که در نفس بر تنزل دارد می تواند آن را به
ماده بیاورد. معجزات انبیاء از این قبیل هستند، یعنی
یک نبی وقتی که می خواهد معجزه‌ای را اِصدار بکند،
آن وجودی که مورد نظر او است را اوّل در نفس
محقق می کند، صورت علمیّه آن را در نفس می آورد
و به دنبال صورت علمیّه، صورت عینیّه ملکوتیه به
آن می دهد، و آن صورت عینیّه ملکوتیه را به عالم
خارج می کشاند یعنی آن را از جنبه ملکوت می آورد
و در خارج، ابراز و اظهار می کند. و یک وقت آن
جنبه ملکوتی را در عالم ملکوت، برزخ و مثال
نگه می دارد.

من باب مثال انسان یک دفعه می میرد و می بیند در

آن عالم یک موجودی است که هنوز پا به عرصه وجود مادی نگذاشته است، اینها صور موجودات برزخی و مثالی هستند ولی اگر این را به عالم ماده کشاند دیگر صورت مادی پیدا می کند، یعنی نفس او آن را از آن مرتبه پایین می آورد و به آن، جنبه مادی می دهد. و برای ماده آن نیاز نیست که بخواهد از جایی استفاده بکند؛ از خاکی، درختی، خشبی، حدیدی. اراده خدای متعال بر خلق ماده به چه نحوی بوده است، همین حال را شخص نبی و امام انجام می دهد! یعنی آیا وقتی که خدا می خواست عالم ماده را خلق بکند، از جایی خشت و گلی آورد و با آن، این عالم را ساخت یا اینکه نفس اراده او بر انزال صورت ملکوتیه و مثالیّه به عالم ماده موجب تحقق اعیان خارجی مادی در عالم خارج شد؟ همین حال را شخص نبی، امام و ولی انجام می دهد؛ یعنی همان جنبه ای که این عالم ماده در خلق داشت منتها به نحو محدود از نفس ولی اصدار پیدا می کند و آن صورت مثالی را با اراده خودش می آورد و به عالم ماده می کشاند.

امام رضا علیه السلام که صورت شیر را در خارج به وجود آوردند واقعاً این شیر، شیر و اسد خارجی بود، اگر وزنش هم می کردند شاید سیصد یا چهارصد کیلو وزنش بود؛ بالأخره شیری که آدم بخورد و هیچ طوری هم نشود گربه که نیست، بالأخره باید سیصد چهارصد کیلو وزنش باشد که بعد همه چیز را هم بلیسد و هیچ چیزی باقی نگذارد! بالأخره این فرد کجایش رفته است؟ یعنی باید جایی داشته باشد که آن فرد را در آن جا بدهد!

امام رضا علیه السلام این شیر را در خارج محقق کردند، یعنی حضرت اوّل با آن نفس ملکوتی، با اراده و مشیّت، صورت آن را ایجاد کردند. این شیر وجود خارجی نداشت یعنی حضرت شیر باغ وحش را برنداشت بیاورد یا یک دفعه با طیّ الأرض از غابات^۱ هند یک شیر بردارد و به اینجا بیاورد، حضرت این کار را نکردند. یا اینکه حضرت بیاید یک شیری را در که عالم مثال هست و هنوز به عالم دنیا نیامده

^۱ . لغت نامه دهخدا: «غابات: جمع غابة، بیشه ها و صحراها.»

است را در عالم دنیا بیاورد، این کار را هم خیال نمی‌کنم حضرت کرده باشند، کار و مسئله حضرت بالاتر از این حرف‌ها بوده است!

حضرت آمدند اوّل در عالم مثال، شیر مثالی را خلق کردند، این یک مرتبه! حالا من دارم این را می‌گویم، یک وقتی حضرت می‌گویند که تو چه کسی هستی که می‌گویی کار ما این طور بوده است، تو مگر آنجا بودی و اصلاً خبر داری؟! به هر حال ما به اندازه فهم خودمان داریم می‌گوییم، دیگر ما این طوری می‌فهمیم! شاید این طور هم نبوده است و حضرت بگویند که نه، ما اصلاً چنین کاری نکردیم! تو بی خود کرده‌ای از طرف ما داری شرح و تفصیل می‌دهی، اما آنچه که به ذهن ناقص ما می‌رسد همین است؛ کاری که امام رضا علیه السلام کرد این است که اوّل آمد با اصدار نفسی این صورت علمیّه شیر را در نفس ایجاد کرد. البتّه نه اینکه بین هر کدام از اینها دو یا سه ساعتی فاصله باشد، نه به همان طرفه العین است، به خصوص در آن عالم که زمان معنا ندارد!

کیفیت تحقّق شیر روی پرده به اسد خارجی توسط امام رضا علیه السلام

حضرت در مرتبه اوّل صورت علمیّه شیر را در

نفس خودش محقق کرد، این مرتبهٔ اوّل می شود؛ این جنبهٔ عالم و نشئهٔ علمی اسدیّت می شود. و به مجردی که این صورت علمی در نفس حضرت اصدار پیدا کرد و خلق شد، جنبهٔ مثالی و برزخی آن هم وجود خارجی پیدا کرد، یعنی افرادی که عالم مثال و برزخ را دارند قطعاً این صورت اسدیّت را در عالم مثال و برزخ دیده اند که حضرت می خواهند حساب یکی را برسند؛ این هم جنبهٔ دوّمی است که پیدا می کند.

کار سوّمی که امام رضا علیه السلام کردند این است که این صورت نفسی و عینی برزخی را به عالم ماده کشاندند، همه آن را با چشمشان می دیدند، مأمون نامروّت هم که آنجا ایستاده بود می دید، اگر ما هم بودیم می دیدیم یعنی جنبهٔ خفایی در کار نبوده است که حالا تصرّفی در نفوس باشد. نه، واقعاً یک شیر خارجی به تصرّف امام علیه السلام صورت خارجی پیدا می کند و ماده می شود. حالا این ماده از کجا آمده است؟ این ماده به نفس تبدیل مجرد به ماده به وجود آمد، حالا ربطِ حادث به قدیم را متوجّه

شدید!

تلمیذ: آن نقشی که روی آن پرده بوده چه اثری داشته است؛ یعنی می‌خواهم ببینم آیا این نقش در تشکیل صورت عینی برای حضرت تاثیر دارد یا ندارد؟

استاد: آن نقش هیچ تاثیری نداشته است،

حضرت خواستند در آنجا بگویند که ما عین همین

را درست می‌کنیم، حالا اگر نقش نبود آیا حضرت

نمی‌توانستند این کار را بکنند؟! پس چه این نقش

باشد یا نباشد فرقی نمی‌کند، این صورت یک رنگ

آمیزی است مثلاً رنگ قرمز و امثال ذلک. حضرت در

اینجا یک کار دیگری هم کردند، صورت را از آن

پرده برداشتند و آوردند تا اینکه خیال بعضی‌ها جمع

بشود که بالأخره این، عین همان بوده است، که یک

وقت تصوّر نشود که مثلاً از جای دیگری آورده شده

است، نه همین پرده است که دارد می‌چرخد و باد

می‌خورد:

ما همه شیران ولی شیر عَلم *** حمله‌شان از باد باشد دم بدم^۱

الآن آن صورتی که دارد بر پرده در مقابل مأمون

حرکت می‌کند به اراده امام رضا علیه السّلام است، آن

احمق نمی‌فهمد که آن اراده‌ای که دارد این صورت

را به حرکت درمی‌آورد همان اراده این صورت را به

^۱. مثنوی معنوی (میرخانی) دفتر اوّل، ص ۱۷.

عین خارجی درمی آورد! آن صورت با اراده حضرت تبدیل به یک تعین مادی و خارجی می شود، در اینجا است که ماده به وجود می آید. پس مراتب این صورت از نقطه نظر شدت و ضعف مشخص می شوند؛ که صورت ملکوتی، صورت شدید است و صورت مثالی پایین تر است و در نحوه آخر این صورت، صورت مادی می شود.

تبدیل مجرد به ماده و ماده به مجرد

این جناب اسد ترتیب این آقای ساحر، کذاب و معاند را داد و بعد حضرت دوباره اینها را به جنبه مثال خودشان برگرداند، ماده را از اینها سلب کرد و این ماده مُنمَحی در جنبه مثالی آنها شد.^۱ بالآخره این شیر سیصد کیلو وزنش بود و این هم که این کار را کرد هشتاد کیلو وزنش بود می شود سیصد و هشتاد کیلو حالا بگوییم چهارصد کیلو؛ اگر شما کره زمین را آن وقت وزن می کردید، این کره زمین یک میزانی به اضافه چهارصد کیلو شده بود، یعنی هر وزنی که کره زمین دارد الآن به اضافه چهارصد کیلو شده

^۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶۷.

است. حالا بعد از اینکه آن صورت مَحُو شد، آن چهارصد کیلو هم رفت و کره زمین بر همان وزن سابق خودش شد.

حالا آیا حضرت اینها را در جایی دفن کرد، یعنی من باب مثال از اینجا درآورده است و از دید مأمون کنار برده است و اعدام آن اسد را کردند و بعد در بیابان رهاش کردند؟ نه، کاری که امام علیه السلام کردند این است که این صورت و جنبه ظاهری را در جنبه تجرّدی اعدام و مَحُو کردند، پس الآن آن اسد و شخص در عالم برزخ وجود دارند. این می شود برگشت صورت ماده به صورت مجرّد، و اینجا است که تبدّل مجرّد به ماده و ماده به مجرّد دیگر روشن می شود، که چطور هیچ اشکالی پیش نمی آید که یک ماده به مجرّد تبدیل بشود یا مجرّد تبدیل به ماده بشود.

اقسام ارتباط نفس با صُور علمیّه

منظور از این مسئله همان طور که مرحوم آخوند می فرمایند این است که آن ذواتی که در عالم ملکوت هستند قدرت بر ابداع و اصدار صُور علمیّه دارند، حالا جنبه عینی آنها هم خودش در عالم ملکوت

به جای خود محفوظ است ولی صُور علمیّه، صُور عالم عقول و انوار می تواند از ایشان بروز و ظهور پیدا بکند. خود نفس هم از آنجا که مربوط به عالم ملکوت است می تواند اصدار این صُور علمیّه را بنماید. این جهت در نفس ممکن است به چند قسم باشد، یا اینکه ما قائل باشیم بر اینکه محلّ این صُور، نفس است یعنی عارض بر نفس می شوند و نفس، محلّ قابل برای این صُور علمیّه است. بنابراین نفس به لحاظ قابل، متّصف به این صُور می شود؛ مثل اینکه اگر کیف عارض به یک محلّی بشود، آن محل متّصف به این کیف می شود، اگر بیاض، عارض بر یک محلّی بشود، آن محل متّصف به ابیض می شود، اگر سواد، عارض بر یک محلّی بشود، آن محل متّصف به أسود می شود و امثال ذلک.

یا اینکه نه، این صرفاً عارض بر آن نمی شود بلکه خود این نفس ایجاد می کند و جنبه فاعلی برای بروز و ظهور این صُور دارد یعنی از خارج صورتی عارض بر نفس نمی شود بلکه خود نفس می نشیند و خلق می کند، و این خلق موجب می شود که این صُور قیام

به نفس داشته باشند ولی قیامشان، قیام صدوری است نه قیام حلولی مانند قیام عَرَض به معروض و موضوع خودش.

قسم سوّم این است که عالم با آن صورت علمیّه یکی است و آن در جایی است که نفس، علم حضوری به ذات خودش دارد، که دیگر در اینجا عالم و معلوم در نفس الامر یکی هستند، مثل همین که ما احساس وجودِ خود را می‌کنیم. یک وقتی ما احساس می‌کنیم که الآن ما نشسته‌ایم، این علم در اینجا علم حصولی است یعنی این اشعار به شعور و ادراک این مُدرک، علم حصولی می‌شود، در خود می‌آید که من الآن اینجا نشسته‌ام و شما در اینجا نشسته‌اید! ولی یک وقتی این‌طور نیست، چه بخواهیم و چه نخواهیم خود را ادراک می‌کنیم که آن ادراک یک جنبه علمی، وجدانی و حضوری دارد، یعنی لازم نیست کسی به ما تذکّر بدهد بلکه همین‌قدر که خودمان، خودمان را احساس می‌کنیم کافی است.

نفسِ علم حضوری ما به ذات، **أَدَلُّ الدَّلِيلِ** بر وجود ما

أَدَلُّ الدَّلِيلِ بر وجود ما، نفسِ علم حضوری ما به

ذات خود ما است. کسی خودش را فراموش می‌کرد،
برای همین یک کدو در گردنش انداخت که خودش
را گم نکند، شخصی آمد کدو را برداشت و به گردن
خودش انداخت، گفت:

اگر تو منی پس من کیَم *** اگر من مَنَم پس کو کدوی گردنم^۱

باید به او گفت که تو هستی ولی خودت را یادت
رفته است، به بعضی باید تذکر داد که کجا دارید
می‌روید؟!

آنکس که بداند و بداند که بداند *** اسب شرف از گنبد گردون بجهاند
آنکس که بداند و نداند که بداند *** بیدار کنیدش که بسی خفته نماند
آنکس که نداند و نداند که نداند *** در جهل مرگب ابدالذهر بماند

آنکس که بداند و نداند که بداند، منظور ما اینها
هستند، بیدارش نمایید که بس خفته نماند! به بعضی
باید تذکر داد که بابا شما هستید و شما این‌طور
هستید، تا کی در غفلت هستید؟! و آن کس که بداند
و نداند که بداند یعنی نمی‌داند که چه استعداد و
قابلیتی دارد و دارد راه را اشتباه می‌رود، این را باید
بیدار کرد.

یک شعر دیگر هم داریم که یادمان رفت:

آنکس که نداند و بداند که نداند *** لنگان خَرَک‌خویش به‌منزل برساند^۲ برساند

^۱. روح مجرد، ص ۱۶۴.

^۲. معراج السعادة؛ منتسب به ابن یمین خراسانی، متوفی ۷۴۳ ق.

بالآخره متابعت می کند، نمی داند ولی می داند که خبر ندارد، قضیه را دنبال می کند، بدبخت آن کسی است که نداند و نمی داند که نمی داند، این دیگر جهل مرکب است و نمی شود کاریش کرد!

آن شب یادتان می آید رفتیم خانه آقای...، پدرش آنجا بود می گفت که مرحوم آقای دستغیب می گفتند: بعضی خواب هستند، اینها را می شود بیدار کرد، آدم صدا می زند، با پا می زند بالأخره بیدار می شوند، ولی بعضی خودشان را به خواب می زنند، این را نمی شود کاریش کرد، خودتان را به خواب نزنید! بله، دیگر اینها نمی دانند و نمی دانند که نمی دانند یعنی مسئله آنها مسئله جهل مرکب است. نفسِ علم حضوری ما دلیل بر وجود ما است و نیازی نیست کسی به ما تذکر بدهد که شما زنده هستید، اگر هزار نفر هم بیایند بگویند که شما مردید، نفسِ ادراک انسان خودش را مساوی با وحدت صورت علمیّه و عالمیّه است. بنابراین مراتبِ علم و صدور آنها یا قیام آنها به نفس یا وحدت آنها با نفس مراتب متفاوت و مختلفه هستند.

متن مرحوم آخوند در ادامه مقدمه اول مسئله وجود ذهنی

فَكَمَا أَنَّ الْجَوْهَرَ مَعْنَى وَاحِدٍ وَ مَاهِيَّةً وَاحِدَةً؛ يَوْجَدُ تَارَةً مُسْتَقِلًّا بِنَفْسِهِ مُفَارِقًا عَنِ الْمَادَّةِ

مُنْبَرِّئًا عَنِ الْكَوْنِ وَالْفَسَادِ وَ التَّغْيِيرِ ، فَعَالًا ثَابِتًا كَالْعُقُولِ الْمُفَارِقَةِ عَلَى مَرَاتِبِهَا، وَ يَوْجِدُ نَارَةً أُخْرَى مُفْتَقِرًا إِلَى الْمَادَّةِ مُقْتَرِنًا بِهَا مُنْفَعِلًا عَنْ غَيْرِهِ مُتَحَرِّكًا وَ سَاكِنًا وَ كَانِنًا وَ فَايِدًا كَالصُّورِ التَّوَعِيَّةِ عَلَى تَفَاوُتِ طَبَقَاتِهَا فِي الضَّعْفِ وَ الْفَقْرِ، فَيَوْجِدُ طَوْرًا آخَرَ وَجُودًا أَضْعَفَ مِنْ ذَيْنِكَ الصَّنْفَيْنِ حَيْثُ لَا يَكُونُ فَاعِلًا وَ لَا مُنْفَعِلًا وَ لَا ثَابِتًا وَ لَا مُتَحَرِّكًا وَ لَا سَاكِنًا كَالصُّورِ الَّتِي يَتَوَهَّمُهَا الْإِنْسَانُ مِنْ حَيْثُ كَوْنِهَا كَذَلِكَ؛

«پس همین‌طور که جوهر یک معنا و یک ماهیت دارد (که إذا وُجِدَ وَجِدَ لَا فِي مَوْضُوعٍ، ولی همین جوهر انواع مختلفی دارد: مجرّد دارد، مادی دارد)؛ گاهی اوقات همین جوهر، جوهری است که استقلال نفسی دارد مانند مجرّدات، نیاز ندارد که محل و ماده‌ای باشد تا این صورت قائم به آن ماده باشد و در آن حلول بکند، مفارق از ماده است و بری از کون و فساد است، خراب نمی‌شود، تغییر و تحوّل در آن پیدا نمی‌شود. (ما دائماً در حال کون و فساد هستیم، خیال نکنید که ما و شما در اینجا نشسته‌ایم و تغییر نمی‌کنیم، نه! ما این‌قدر وجودها را عوض کرده‌ایم، سلول‌های ما مرده‌اند و سلول‌های جدیدی آمده‌اند و همین‌طور ما در حال تغییر و تبدّل هستیم!) در عین‌اینکه فعال است و دائماً در حال استفاضه و استناره از نور و فیض حق است (اشاعه و فعال بودنش بر طبق آن تکالیفی است که دارند، در عین حال ثابت است و حرکت مکانی ندارد) مانند عقول مفارقة از نفس و ماده بنابر مراتبی که دارند؛ مراتب شدّت و ضعف نوریّه خودشان.

و گاهی همین جوهر احتیاج و اقتران به ماده دارد، انفعال از غیرش پیدا می‌کند (یعنی شیء دیگر در آن، انفعال به وجود می‌آورد؛ صورتش را عوض می‌کند مثلاً به واسطه نار، صورت حطیّه تبدیل به صورت ناریّه می‌شود، یا یک حرفی به آدم بزنند رنگ آدم تغییر پیدا می‌کند و همین‌طور انفعالات دیگر!) متحرّک و ساکن است، کاین و فاسد است (یعنی در حال کون و فساد است؛ دائماً به واسطه حرکت جوهریّه صور مختلفه و نوعیّه را به خودش می‌گیرد). مانند صور نوعیّه بنابر تفاوت طبقاتشان در ضعف و فقر. (این صور نوعیّه مراتب متفاوتی دارند؛ مرتبه جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی، ثمو، صور معادن، صور کانی‌ها، تمام اینها مراتب شدّت و ضعف و خست و قیمت دارند).

پس همین جوهر یک طور و گونه دیگری دارد که وجودی ضعیف‌تر از این دو وجود دارد؛ در آن مرتبه نه فاعل است و نه منفعل، بی‌خاصیت بی‌خاصیت^۱، نه

^۱. تلمیذ: فاعل نمی‌شود باشد ولی مُنْفَعِل است، چون همین که در ذهن آمده است نشان می‌دهد که منفعل است؟

استاد: بله، جنبه اوّلی آن بالأخره مُنْفَعِل است، ما در اینجا به آن مرتبه اوّل کار نداریم! ولی حالا که این به وجود آمد دیگر کاری انجام نمی‌دهد؛ یعنی نه شیئی در آن اثر می‌گذارد و نه آن اثری می‌گذارد. چون صورت است و صورت که کم و زیاد نمی‌شود! صورت، صورت واحد است، آن صورت که تغییر و تبدّل پیدا نمی‌کند چون صورت اگر تغییر پیدا بکند دیگر صورت جدید است و آن صورت قبلی نیست. مثالی که می‌زنند این است که می‌گویند شما یک دایره‌ای را ترسیم بکنید بعد می‌گویند حالا این دایره را بزرگ بکنید! شما یک خطی بالاتر از آن می‌آورید؛ در اینجا این دایره بزرگ نشده است بلکه شما یک دایره بزرگ‌تر ترسیم کرده‌اید و دایره اوّل به حال خودش محفوظ است، شما یک دایره بزرگ‌تر دور آن ترسیم کرده‌اید.

در این صُورِی که نفس آنها را خلق می‌کند یا به او افاضه می‌شود – حالا قائم به هر چه هست؛ قیام، قیام صدورِی است یا حلولی، هر چه می‌خواهد باشد – آن صورت دیگر عوض نمی‌شود! بله، شما می‌توانید آن صورت را تغییر بدهید و صورت جدیدی بسازید، این دیگر انفعال نیست بلکه صورت جدید است.

بنابراین اگر از ذهن و نفس شما یک فیلم بگیرند و شما از اوّل تا آخرش را نگاه بکنید می‌بینید تمام این صور به جای خودشان محفوظ هستند. اگر دستگاهی پیدا بشود که فرکانس‌ها و امواج مغز را ثبت بکند – چون بالأخره مغز با نفس ارتباط دارد – و بتواند آن صور را از مراکز حسّاس مغز بگیرد؛

ثبوت دارد و نه تحرّک، (چون ثبوت و تحرّک در آنجایی است که قابل برای حرکت باشد و بتواند حرکت بکند و اصلاً این در آنجا از خودش هیچ نوع اختیاری ندارد.) و سکون هم ندارد، (چون سکون در جایی است که قائم به شخص باشد.) مانند صُوری که انسان توهم می‌کند از این جهت که این‌گونه هستند. (مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه در اینجا یک حاشیه‌ای دارند، ایشان می‌فرمایند که من حیث کونها کذلک، به آن جنبه علمی برمی‌گردد.^۱ یعنی ممکن است که این صُور،

فَعَال باشند و تاثیر بگذارند مثلاً انسان یک صورتی را تصوّر می‌کند، رنگش قرمز می‌شود و بعد یک صورت دیگری را تصوّر می‌کند، رنگش زرد می‌شود و یک صورتی را تصوّر می‌کند، رنگش سفید می‌شود؛ از این نقطه نظر اینها عین خارجی هستند که آثار خارجی دارند ولی منظور ما خود آن صورت تنها است، این صورت بی‌اثر است. این مقدّمه اوّل بود.)»

از اسرار عالم خلقت بودن چشم

مقدّمه دوّم این است که خداوند تعالی نفس

انسان را به گونه‌ای آفریده است که هم می‌تواند صُور^۲

اشیاء مجرّده را ایجاد کند و هم می‌تواند صُور^۲ اشیاء

مادّی را ایجاد بکند، نفس هم می‌تواند اشیاء خارجی

را صورت‌برداری کند و هم اشیاء مجرّد را،

من باب مثال شما محبّت یک فردی را نسبت به

خودتان احساس می‌کنید این محبّت صورت مادّی

دارد یا مجرّد؟! یعنی وقتی نگاه به چشم بعضی

می‌کنید می‌گویید ای آدم فلانِ فلان! معلوم است که

چه قصد و نیّت سوئی راجع به ما داری! این را از

شما می‌بینید درست مثل کارتون که درست می‌کنند، اوّل دو سه تا خط است بعد زیاد می‌شود و زیاد می‌شود تا آخر که تبدیل به یک شکل می‌شود، تمام این صورت‌هایی که نفس آنها را در خودش ابداع کرده است اینها تا آخر می‌آیند و هر صورتی به جای خودش محفوظ است، صورت جدید بعد از آن می‌آید، صورت بعد هم بعد از آن می‌آید، نه اینکه صورت تغییر پیدا بکند، این از جهت انفعالی. و از جهت فعلی هم که این صورت کاری انجام نمی‌دهد، آن کسی که کار انجام می‌دهد نفس است که به واسطه این صورت انجام می‌دهد، پس خود آن صورت هیچ‌کاره است.

۱. الحکمة المتعالیه با تعلیقات علامه طباطبایی رضوان الله علیه، ج ۱، ص ۲۶۴.

کجای چشم می فهمیم؟ درحالی که چشم فقط یک عنبیه و قرنیه و زجاجیه است! ولی انسان حالت این فرد را از چشم می فهمد که این حالت غضب است یا حالت قهر است یا حالت بی اعتنایی است.

این چشم خیلی عجیب است، یکی از اسرار خلقت مسئله چشم است. آثار جمال تو در دیده هر مؤمن،^۱ آدم از چشم، مراتب سلوکی یک فرد را تشخیص می دهد که این تا چه حد راه رفته است - البته باید اهل خبره باشد ما که هیچ نمی فهمیم - و در چه مسائلی بوده است، در طول سلوک با چه مسائلی دست به گریبان بوده است، آیا سلوکش با مشقت بوده است یا نه؟ تمام اینها از چشم پیدا است.

یک وقتی جایی بودیم، مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه هم بودند؛ شخصی بود از این افرادی که تا حدودی وارد بود، وقتی که از پیش ایشان بیرون آمدیم راجع به علامه خیلی چیزها گفت درحالتی که

^۱. غزلیات شمس مغربی، شماره ۹۹:

انوار جمال توست در دیده هر مؤمن *** آثار جلال توست در سینه هر کافر

از علامه اطلاعی نداشت، یعنی از خصوصیات زندگی ایشان اطلاعی نداشت. گفت که این و این و این مسائل راجع به ایشان اتفاق افتاده است و من تمام اینها را از چشم ایشان خواندم، و راست هم می‌گفت. یعنی مسئله چشم یکی از اسراری است که برای کسی این سرّ، باز نشده است، حالا اخیراً امروزی‌ها با توجّه به تحقیقاتی که کرده‌اند به یک مقداری یک در هزار به این مسائل پی‌برده‌اند.

قضیه خیلی عجیبی است؛ آثار فناء را می‌توان در چشم دید. یک وقتی ما در جایی بودیم و مرحوم آقا رضوان الله علیه^۱ هم بودند، من از ایشان سؤال کردم که آیا این عکس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم که این عکس منتشر است، حقیقت دارد یا ندارد؟ ایشان نگفتند که حقیقت دارد یا ندارد، فرمودند: هرچه هست آثار فناء از این چشم‌ها پیدا است! التفات می‌کنید و خیلی هم خودشان با إعجاب به این عکس نگاه می‌کردند، ولی حالا چه جهتی بوده است نگفتند و مطرح نکردند. و در نظایر این مسئله هم

۱. حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی قدّس سرّه.

پیدا است؛ افرادی که در حال نماز توجّهشان خیلی شدید می‌شود حالت چشم برمی‌گردد، یا اینکه اگر شخص در حال مکاشفه باشد، حالت چشم‌ها نشان می‌دهد که الآن دارد مسئله‌ای را مشاهده می‌کند. اینها چیزهایی است که از اسرار این قضیه است.

صُورِ عقلیه و مادّیه داشتن اسماء و صفات پروردگار

نفس انسان می‌تواند این صُور را خلق و ایجاد بکند، چه مادّی باشد و چه مجرد! اگر چشم این صورت‌ها را از خارج بگیرد، بر وزان خارج خلق می‌کند یا اگر اینها را از خارج نگیرد، خود چشم یک محبّتی را نشان می‌دهد و شما این محبّت را احساس می‌کنید، بغضی را احساس می‌کنید. کیفیت نگاه کردن فرق می‌کند؛ یک وقتی انسان با یکی برخورد می‌کند با همان نگاه کردن می‌فهمد که قضیه چطور است یعنی همین‌طور سلام علیک نکرده، همین‌که فرد نگاه می‌کند مسئله‌اش روشن است! اینها همه صُور مجرد هستند، همین‌طور بالاتر که مسائل عقلی، مدرکات عقلی و قضایای کلیّه عقلی هستند، که اینها را راجع به صُور عقلیه می‌گویند، که آن هم برای خودش مراتبی دارد.

هرکدام از اسماء و صفات پروردگار یک صُور^۱ عقلیه و یک صُور مادّیه دارند. نفس آن صُور عقلیه را در ملکوت خودش می گیرد؛ آنها که مربوط به علم است، مربوط به حیات است، مربوط به قدرت است، مربوط به نور است، مربوط به قهر است، مربوط به رأفت است، مربوط به عطوفت است، مربوط به بهاء است، مربوط به عظمت است. معنای عظمت پروردگار، بهاء پروردگار، کبریاّیت او و امثال ذلک، همه جزء صُور عقلیه هستند.

متن مرحوم آخوند در مقدمه دوّم مسئله وجود ذهنی

وَالثَّانِيَةُ هِيَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ خَلَقَ النَّفْسَ الْإِنْسَانِيَّةَ بِحَيْثُ يَكُونُ لَهَا اقْتِدَارٌ عَلَى إِبْجَادِ صُورِ الْأَشْيَاءِ الْمُجَرَّدَةِ وَالْمَادِّيَّةِ؛ لِأَنَّهَا مِنْ سِنَخِ الْمَلَكُوتِ وَعَالَمِ الْقُدْرَةِ وَالسَّطْوَةِ. وَ الْمَلَكُوتِيُّونَ لَهُمْ اقْتِدَارٌ عَلَى إِبْدَاعِ الصُّورِ الْعَقْلِيَّةِ الْقَائِمَةِ بِذَوَاتِهَا وَ تَكْوِينِ الصُّورِ الْكَوْنِيَّةِ الْقَائِمَةِ بِالْمَوَادِّ.

وَكُلُّ صُورَةٍ صَادِرَةٍ عَنِ الْفَاعِلِ فَلَهَا حُصُولٌ لَهُ، بَلْ حُصُولُهَا فِي نَفْسِهَا نَفْسٌ حُصُولُهَا لِفَاعِلِهَا، وَ لَيْسَ مِنْ شَرْطِ حُصُولِ شَيْءٍ لِشَيْءٍ أَنْ يَكُونَ حَالًا فِيهِ وَصْفًا لَهُ، بَلْ رُبَّمَا يَكُونُ الشَّيْءُ حَاصِلًا لِشَيْءٍ مِنْ دُونِ قِيَامِهِ بِهِ بِحَوِ الْحُلُولِ وَ الْوَصْفِيَّةِ كَمَا أَنَّ صُورَ جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ حَاصِلَةٌ لِلْبَارِي حُصُولًا أَشَدُّ مِنْ حُصُولِهَا لِنَفْسِهَا أَوْ لِفَاعِلِهَا كَمَا سَتَعْلَمُ فِي مَبَاحِثِ الْعِلْمِ.

وَلَيْسَ قِيَامُهَا بِهِ تَعَالَى قِيَامًا حُلُولِيًّا نَاعْتِيًّا، وَ كُلُّ صُورَةٍ حَاصِلَةٌ لِمَوْجُودٍ مُجَرَّدٍ عَنِ الْمَادَّةِ بِأَيِّ تَحْوٍ كَانَ، فَهِيَ مَنَاطٌ عَالَمِيَّةٌ ذَلِكَ الْمُجَرَّدِ بِهَا، سَوَاءٌ كَانَتْ قَائِمَةً بِذَاتِهِ أَوْ لَا.

وَمَنَاطٌ عَالَمِيَّةٌ الشَّيْءِ بِالشَّيْءِ حُصُولُ صُورَةٍ ذَلِكَ الشَّيْءِ لَهُ، سَوَاءٌ كَانَتْ الصُّورَةُ عَيْنَ الشَّيْءِ الْعَالِمِ فَيَكُونُ حُصُولُهَا حُصُولَهُ كَعِلْمِ النَّفْسِ بِذَاتِهَا، أَوْ غَيْرَهُ فَيَكُونُ حُصُولُهَا إِمَّا فِيهِ وَ ذَلِكَ إِذَا كَانَ الشَّيْءُ قَابِلًا لَهَا وَ إِمَّا عَنْهُ وَ ذَلِكَ إِذَا كَانَ فَاعِلًا لَهَا، فَالْحُصُولُ لِلشَّيْءِ الْمُجَرَّدِ الَّذِي هُوَ عِبَارَةٌ عَنِ الْعَالَمِيَّةِ أَعْمٌ مِنْ حُصُولِ نَفْسِهِ أَوْ الْحُصُولِ فِيهِ أَوْ الْحُصُولِ لَهُ؛^۱

«مقدمه دوّم این است که خداوند تعالی نفس انسان را به گونه‌ای آفریده است که هم می‌تواند صُور اشیاء مجرّده را ایجاد کند و هم می‌تواند صُور اشیاء مادی را ایجاد بکند؛ به‌خاطر اینکه نفس از سنخ ملکوت و عالم قدرت و اقتدار است. و ملکوتیان می‌توانند صُور عقلیه‌ای که قائم به ذوات خودشان هستند (یعنی صُوری که قائم به ماده و چیزی نیستند) را ابداع بکنند، و همین‌طور می‌توانند صُور کونیّه‌ای را به‌وجود بیاورند که قائم به ماده هستند (مانند صورت ماده و جسم و صورت نوعیه اشیا).

و هر صورتی که از فاعل به‌وجود می‌آید، یک حصولی برای فاعل دارد، بلکه همان حصول این صورت در نفس خودش عبارت است از حصول این صورت برای فاعل خودش؛ (زیر جدای از فاعل نیست). و شرط حصول شیئی برای شیء دیگر این نیست که در آن حلول بکند و وصف برای آن باشد. (البته مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه در اینجا حاشیه‌ای دارند که در آن به این قضیه اشکال کرده‌اند، گفته‌اند: به محض اینکه یک شیء انتساب به فاعل پیدا می‌کند مسئله وصفیت در آن محقق می‌شود.^۲ ولی می‌شود از

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۶۴.

^۲ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۶۵.

این مسئله جواب داد به اینکه مقصود مرحوم آخوند وصف حلّولی است نه وصف صدوری!

بلکه چه‌بسا یک شیء برای شیء دیگر حاصل است بدون این که قائم به آن شیء باشد به‌نحو حلول و وصفیّت؛ (آن وصفی که عَرَض است و عارض می‌شود مانند بیاض که عارض می‌شود، یا سواد که عارض می‌شود، یا کم که عارض می‌شود). همان‌طور که صُور همه موجودات برای خدای متعال حاصل است، حصولی که از حصول این صُور برای خودشان شدیدتر است - (به‌جهت اینکه قبل از اینکه اینها قائم به ذات باشند قائم به پروردگار هستند، چون فاعل اینها را به‌وجود آورده است) - یا برای قابلشان (که همان مادّه و نوعیّت در خارج باشد). همان‌طور که در مباحث علم خواهی دانست. این‌طور نیست که این صُور که قائم به پروردگار هستند، قیامشان حلّولی باشد و این صُور در خدا فرو رفته باشند و خدا هم متّصف به این صُور باشد، (بلکه این قائم است بدون اینکه حلول کرده باشد، و این قیام، قیام صدوری است).

مناط عالمیّت یک شیء برای شیء دیگر

و هر صورتی که حاصل می‌شود برای موجودی که مجرّد از مادّه است، به‌هرگونه‌ای که باشد، این ملاکِ عالمیّت این مجرّد به این صورت است، (حالا این صورت می‌خواهد قائم به ذاتِ آن موجود باشد یا قائم به ذاتش نباشد). و مناط و ملاک اینکه یک شیء، عالم به شیئی است عبارت است از اینکه صورت این شیء حاصل بشود برای شیء دیگر، حالا می‌خواهد این صورت، عین شیء و عالم باشد در صورتی که نفس، عالم به ذات خودش است که از این تعبیر به علم حضوری می‌آورند، پس این صورت، حصول این شیء و عالم است مانند علم نفس به ذات خودش، یا غیر از این است پس حصولش یا در آن شیء پیدا می‌شود مانند صورت که در مادّه است، (اگر شیء که مادّه باشد قابلِ آن صورت باشد که از صورت و مادّه، صورت نوعیّت حاصل می‌شود). یا اینکه این صورت از آن به‌وجود می‌آید و صدور پیدا می‌کند، در صورتی که این عالم، فاعل برای این صورت باشد. پس حصول برای شیء مجرّد که عبارت از عالمیّت است، اعمّ از حصول نفس آن شیء یا حصول در آن شیء یا حصول برای آن شیء است.»

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد